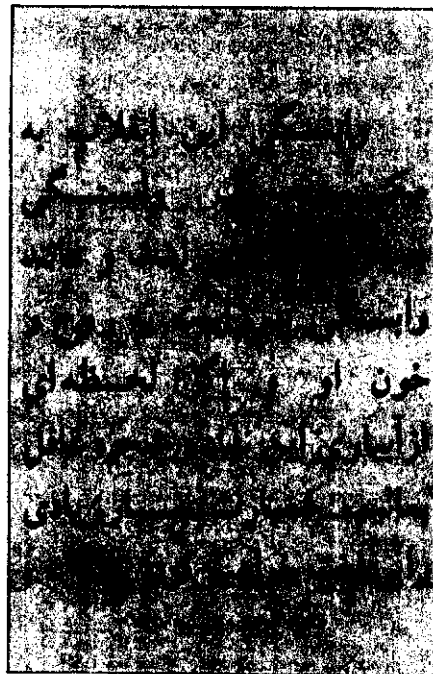


۱- از مهمترین مشخصاتی که برای انقلاب اسلامی ایران میسرند مکتبی بودنش است. لطفاً در مورد رابطه انقلاب و مکتب بطور اعم و رابطه انقلاب اسلامی ایران و مکتب اسلام بطور اخص توضیح بفرمائید.

ج - بسم الله الرحمن الرحیم برای بنده نهایت خوشبختی است که با برادری از جهادسازندگی روبرو هستم و برای مجله این نهاد بر ارج و مقدس این گفتگو را انجام میدهم و امیدوارم که خداوند بر توفیقات این برادران که در سراسر ایران به معنای واقعی جهاد میکنند بیفزاید و ما را هم آمادگی بیشتری برای همکاری با این نهاد و نهادهای دیگری که فرزندان مشروع انقلاب اسلامی هستند ببخشد. سؤال نخستین که مربوط است به مکتبی بودن انقلاب اسلامی ایران و تبیین رابطه انقلاب با اسلام از مهمترین سئوالاتی است که در بطن خودش یک تحلیل تاریخی دقیق و مهمی را دارد. من خودم قبلاً درباره این مطالب تا آنجا که بخاطر دارم یک بار در یکی از سخنرانیهای خودم که تحت عنوان «انقلاب پرو انقلاب در» بود، تا حدودی سخن گفتم. من از همان ابتدا حتی قبل از بیروزی انقلاب که در تحلیل علمی این انقلاب فکر میکردم، و با توجه به عوامل و فاکتورهای بسیار زیادی که در تولید این انقلاب و در شکوفا شدنش و رشد کردنش و به اوج رسیدن او بود، همیشه میخواستیم که این عامل اصلی را بدست بیاورم. البته هرچه ما مکشوف بود که نقش رهبریهایی امام و تکیه ایشان بر اسلام و اسلام خواهی و اسلام دوستی مردم ما نقش بسیار بزرگی بود، اما در عین حال عوامل دیگری هم در جامعه ما به چشم میخورد، که توسط بسیاری از افراد آنها به منزله عوامل اصلی قلمداد میشود. قرض فشار سیاسی و ظلم بیش از حدی که توسط رژیم سابق اعمال میشد، این عامل مهمی بود و همچنین فشار اقتصادی که توسط رژیم سابق اعمال میشد و وضعی که نرخها و ارزاق و سایر امور در نظام



قسمت اول

و اصولی بوده و بقیه بمنزله عرضه اندام آن عامل بوده اند، یک تصمیم علمی دقیق و ظریف است و دقیقاً در همین جا هم هست که مکتبی بودن انقلاب معنای دقیقش آشکار می شود، به نظر من مکتبی بودن انقلاب معنایش این است که آنچه که مایه تولید این انقلاب شد و آنچه که مایه حفظ و بقای این انقلاب شد و آنچه که تضمین کننده بقای این انقلاب است، مکتب و اندیشه ای است که این انقلاب به او تکیه زده است و اگر این مکتب نبود و این اندیشه نبود، هیچ یک از آن عوامل دیگری به تنهایی و نه بروی

* یک مارکسیست و کمونیست نیز مکتبی بودن انقلاب را تصدیق میکنند، ولی مکتبی بودن را به منزله موتور محرک و مولد انقلاب نمیدانند، بلکه به منزله یک روپوش و یک امر کاملاً ظاهری و صورتی که در باطن از ریشه های دیگر تغذیه میکنند، میدانند.

هم نمی توانستند چنین انقلابی را تولید کنند منظور از مکتبی بودن انقلاب، این است. شما ممکن است حتی از یک کمونیست، از یک مارکسیست اگر مکتبی بودن انقلاب را سؤال بکنید تصدیق بکند، منتها وقتی نوبت معنا کردن می رسد، برای شما این طور معنی بکند که تمام این انقلاب دارای یک روپوش بود که آن روپوش اندیشه مذهبی مردم بود. یعنی مکتبی بودن را، نه به منزله موتور محرک و مولد این انقلاب بدانید بلکه به منزله جامه ای می داند که برتن این انقلاب شده است

گذشته پیدا کرده بود و آن دشواریها که ساواک برای مردم بیش آورده بود و علامتش هم آن همه فوارها بود که اینها به خارج از کشور میگردند و در آنجا ماندگار میشوند، اینها همه از اهم عواملی بود که به منزله مولد آن انقلاب از آنها سخن گفته میشود. عوامل کوچکتری هم در این زمینه وجود داشت که قرضاً مقاله ای که در یکی از روزنامه ها نوشته شد و به امام توهین شد و باعث برانگیخته شدن مردم گردید و عوامل دیگری از این قبیل، تصمیم گرفتن در این که کدامیک از این عوامل اساسی

مصاحبه با آقای دکتر عبدالکریم سروش از

رابطه انقلاب

مقدمه

همانطور که در شماره قبل یادآور شدیم، سرویس ایدئولوژی مجله جهاد، بران شد تا مسائل فرهنگی و ایدئولوژیک مربوط به این مبحث را، با صاحب نظران و خبرگان و کسانی که سالها در این مطالب تحقیق و تتبع نموده اند، در میان بگذارد، و حاصل گفتار آنان را در اختیار خوانندگان عزیز قرار دهد، از اینرو بعنوان فتح باب، بای صحبت حضرت آیه ... صانعی نشستیم، که جوابهای ایشان در دو

یعنی یک امر کاملاً ظاهری و صورتی که در باطن از ریشه های دیگری تغذیه می کند. ولی این معنی که ما در اینجا داریم می کنیم مکتب را به منزله جامه ای برتن این انقلاب نمی گیریم و بلکه به منزله خونی در پیکر این انقلاب می گیریم. و به این ترتیب است که مراد از مکتبی بودن، بامراد آنها اگر چنین سخنی بگویند تفاوت مشهود و محسوس دارد اما حالا جرم مکتبی است؟ مختصراً می توانم اشاره بکنم که، اکثریت مردم این دیار مسلمانند و اکثریت کسانی که در این انقلاب شرکت کردند و جانفشانی کردند مسلمان بودند. اکثر و شاید بشود گفت تمام شعارهایی که مستقیم از روح مکتب الهام می گرفت. رهبر این انقلاب انسانی بودند که، مکتب برای آنها اولویت داشت. آنچه که دشمنان در برابر این انقلاب کردند همه این بود که از طریق مکتب درآیند، بلکه بتوانند مردم را فریب دهند یکی از بهترین چیزهایی که انسان می تواند به منزله معیار و شاخص در نظر بگیرد و با او حقیقت یک امری را بسنجد و بدست بیاورد، عکس العمل دشمنان است در برابر آن امر. شما اگر ببینید بعنوان مثال که در تاریخ، پیامبران با چه کسانی روبرو بودند و چه کسانی علیه آنها برمی خواستند یا دعوت آنها را نمی پذیرفتند، در آن صورت بهتر می توانید قضاوت کنید که این پیام اصلی و نهایی پیامبران چه بود و آنها چه می خواستند، یعنی آن کسانی که مخالف پیامبرانند آنها را که می فهمند که پیغمبران حرفی که الان دارد می زند، نهایت به به کجا منتهی میشود و با کدام منافع در تعارض قرار می

جهاد

بومکتب

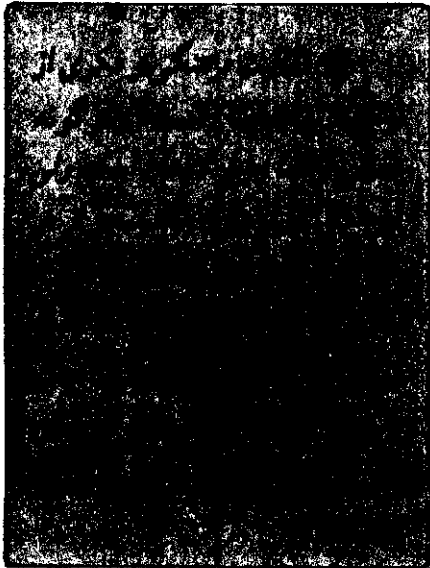
شماره گذشته از نظر خوانندگان گذشت، در این شماره پای صحبت آقای دکتر عبدالکریم سروش عضو ستاد انقلاب فرهنگی می‌نشینیم و نظر به طولانی بودن این گفتگو، بقیه مصاحبه را در شماره های بعد خواهید خواند، ضمناً از خوانندگان عزیز می‌خواهیم که سوالات ایدئولوژیک خود را برای مجله ارسال دارند تا در فرصت های دیگر با صاحب نظران در میان گذاشته شود.

گیرد، آنها از همان ابتدا با آن شم مضر می‌دارند درو بروی پیامبران می‌ایستند و آن (الف) رانی گویند که مبادا به «یا» برسند و آن مراحل نهایی را بخواهند اقرار کنند آوانسهای ببینید آوانسهای که، امتیازهایی که خود رژیم شاه اینجای داد مثلا قمارخانه هارا تعطیل می‌کرد و یا تاریخ را، از مبدایی که برایش تعیین کرده بودند، برگرداندند به مبداء هجری و امثال این حرفها نشان می‌داد که اینها هم به خوبی برکتبیده بودند و می‌فهمیدند که در اینجا چه می‌گذرد، منتها آنها بدلیل حماقتشان و بدلیل تصور اینکه این یک امر سطحی است فکر می‌کردند که بایک چنین امتیازات سطحی می‌توانند این آتش را خاموش کنند و کمتر کسی بود که بفهمد که واقعا آتشی در این خانه افروخته شده است که، اگر ابله بف کند ریشش بسوزد، و نه تنها ریششان سوخت بلکه ریشه‌شان هم سوخت. گفت:

از آن بدیدمغانم عزیز میدارند

که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست
بهر حال خود مکتب هم، خود انقلاب هم، نه تنها شعارش، رهبریش و جامعه‌ای که برتنش بود همه مکتبی بود، بلکه الهام بخش این انقلاب هم اندیشه های مکتبی بود و این به نظرم حساس ترین قسمت این بحث است. یعنی در واقع مردم فقط شورو حرارت و حماسه‌شان را از مکتب نمی‌گرفتند و اندیشه‌اش را از جای دیگر بگیرند بلکه در حقیقت از خود تعلیمات مکتب تغذیه می‌کردند. من فقط بعنوان مثال عرض می‌کنم امیرالمؤمنین (ع) وقتی که به خلافت ظاهری رسیدند، یعنی پس

از اینکه خلیفه سوم در گذشت و رفت و مردم هجوم آوردند و علی ربه خلافت برگزیدند که کمابیش همه آشنائیند. خطبه‌ای در نهج البلاغه هست به نام خطبه شقشقیه که در آن جا امیرالمؤمنین از مشکلاتی که به ایشان پیش آمده بود گله می‌کنند. به حسب آنچه که در این خطبه آمده ایشان آنجا ذکر می‌کنند که من مایل نبودم که خلافت را بپذیرم و دوست می‌داشتم که، شتر خلافت را همچنان رها کنم و افسارش را برگردم خودش پی افکنم و از او کناره بگیرم اما دلائلی باعث شد که من تکلیف خلافت را بپذیرم. یکی اینکه مردم بسیاری گرد «حضور بودند حضور الحاضر و قیام الحجت بوجود الناصر» دوم اینکه دیدم یا ورانی در اطراف من هستند که حجت را بر من تمام می‌کنند و من دیگر نمی‌توانم بگویم که تنها هستم و نمی‌توانم کاری از پیش ببرم و دلیل سوم اینکه «مَا اخذَ اللَّهُ عَلِيَّ الْعَلِيَّ اِنْ لَا يَفَارُو عَلِيَّ كَطَمَعِ ظَالِمٍ وَلَا سَغَبِ مَظْلُومٍ»، بیانی که خداوند با عالمان بشناخته است که عالمان نباید هنگام سیری ظالمان و گرسنگی مظلومان آرام بشینند. بلکه باید قیام کنند و حق مظلوم را بستانند، این ها مجموعه سه دلیلی بود که علی برای قبول خلافت ذکر می‌کند وقتی مردم این کشور عمدتاً پیروان چنین کسی هستند و حب این شخص طی قرون و اعصار طولانی در دل اینها و در خون اینها نشسته و این تعلیمات در لابلای کتابها بوده و به گوشها خورده و به داخل روح و جان و ضمیر فرزندان این آب و خاک نفوذ داده شده. طبیعی است که برای چنین قیامی و چنان انقلابی و چنان شورشی علیه چنان رژیم منحوس که واقعا اگر صفتی داشت همین بود که، ظالمی بود که از فرط سیری ترکید. این رژیم چنان شورشی را در برابر خودش تاگزیر می‌یابست می‌دید و این شورش از ریشه های تعلیمات اساسی این مکتب تغذیه می‌کرد و البته وقتی که جدی بود و صمیمی بود و رهبری هم انطور قاطع بود، جز پیروزی در انتها



است و همانطور که الان عرض کردم آنچه که خونی بود در تن این انقلاب و هست همان اندیشه های اساسی مکتب بود و اگر این ریشه خدای نکرده بخشکد این خون در این بدن «نگردد» امیدی نمی‌توان به بقای این انقلاب داشت. این وابستگی به این انقلاب و به این اندیشه و به این مکتب یک وابستگی بسیار، بسیار، قوی است، و همانطور که گفتم وابستگی یک بدن است به خون او و به روح او و اگر لحظه‌ای ما از آبیاری این نهاد و شجره غافل بمانیم، خسارت بسیار زیادی را پرداخت خواهیم کرد. از این لحاظ یکی از اموری که ما از آن نمی‌باید غافل بشویم همین جنبه فعالیت های فرهنگی و فکری است. فعالیت های فرهنگی و فکری معمولاً امور چشم برکنی نیستند، امور محسوس و ملموس نیستند مثل یک خانه‌ای که ساخته بشود یا نهالی که کاشته بشود یا حمامی که در جایی بنا بشود

مکتبی بودن انقلاب معنایش این است که آنچه مایه تولید این انقلاب

شد و آنچه مایه حفظ و بقای انقلاب است، مکتب و اندیشه ای است که این انقلاب به آن تکیه زده است و اگر این مکتب و اندیشه نبوده، هیچیک از عوامل دیگر نه به تنهایی و نه بروی هم، نمی‌توانستند چنین انقلابی را تولید کنند.

چنین نمود ظاهری ندارد که انسان بتواند یکسای نشان بدهد یا از آنها عکس برداری کند یا گزارش تهیه کند، این جور چیزی نیستند و به همین دلیل هم اگر انسان چشم ظاهر بین داشته باشد معمولاً این نوع فعالیت های فکری و فرهنگی را تحقیر می‌کند، یعنی گمان می‌کند که اینها چیزیهایی نیست که چندان موثر باشد و فکر می‌کند که باید به سراغ امور دیگر رفت. در حالی که اگر خدای نکرده چنین فکری چنین بدهی است حیات این انقلاب، حیات مکتب

جنس نمی‌شد زده، این ملخصاً مکتبی بودن این انقلاب بود و ارتباطش با مکتب اسلام بطور اخص سوال بعدیمان در همین رابطه این است که: وقتی که یک انقلاب و یا یک حرکت، وابسته به مکتب باشد لاجرم یک سری فعالیت های فرهنگی و فکری ایجاد می‌کند لطفاً بفرمائید ضرورت فعالیت فکری و ایدئولوژیک در انقلاب اسلامی ایران، در این مقطع از انقلاب تا چه اندازه هست؟

طرز تفکری حاکم بشود و شایع بشود باید زنگ خطر را بصدای آورد فرهنگ و فکر بصورت آبی که آهسته، آهسته در دل خاک نفوذ می کند و این خاک را حاصلخیز می کند و برای نسلهای آینده آماده می کند چنین چیزی است و باید در او با کمال حوصله و تحمل گام زد و سر انقلابی داشت به معنای واقعی یعنی باید سالها، سالها بذری کاشت تا بعدها بتوان میوه و محصول برداشت. در مورد اهل

سیا در قرآن آیاتی هست
وَقَدْ كَلَّمْنَا فِي مَشْكِنِهِمْ جَنَّاتٍ بِهَيْمٍ سِيا.

در باغ داشتند که بعد در اثر کفران نعمت سبیلی جاری شد و این باغها را از میان برد و (ارسلا علیهم سیلا لرم و بلناهم بجنههم، جنتین و بجای آن دو باغ خرم و پر میوه، باغهایی بوجود آمد که بر از درختان خاردار بود و بی حاصل بود بعد عدم صبر و شکمبایی این قوم را که قرآن ذکر می کند و می فرماید که بین قریه های مختلفی که اینها بودند و زندگی می کردند، ما قریه های ظاهری قرار داده بودم. اینها آمدند و از خداوند خواستند، گفتند که (ربنا باعدین اسفارنا)، فاصله ها را بیشتر کن و این هم ظاهرا آن طوری که قرآن بیان می کند یکی از

این است که فعالیت فکری و فرهنگی را نباید همیشه به معنای این دانست که بیایم و مستقیما و بدون محاسبه دقیق دائما از هر کانالی و از هر تریبونی اندیشه های مذهبی را بدون مقدمه و بدون زمینه سازیهای لازم ما پخش بکنیم، برای اینکه بالاخره آستانه جذب در انسانها مقدار مشخص است. باید به تدبیرهای لطیف و به لطایف الحیل و با شیوه های صحیح و آموزشی که می بایست آنها را هم آموخت، از آن طریق باید اقدام کرد و افغان را آمادگی بخشید و بعد در جای خودش هم این بذریها را برکت را کاشت. در یک کلمه اگر بخواهیم بگوئیم، ضرورت فعالیت های فکری و ایندولوژیکی چیست، ضرورتش ضرورت بقا، این انقلاب است. اگر فعالیت های فکری و ایندولوژیکی نباشد، اگر زمینه فرهنگی این انقلاب ترو تازه و بر حیات باقی نماند و اگر آن روح که در این کالبد بود و او را زنده کرد اگر این مورد غفلت و بی مهربی قرار بگیرد طبعاً خود اساس انقلاب هم دارای تزلزل و سستی خواهد شد که خدا نکند چنان وقتی برسد.

ادامه دارد

دلایلی بود که مابعد سقوط تمدن آنها شد و بعد خداوند می فرماید (ان فی ذلک لآیات لکل صبارشکور)، در این امر آیاتی هست برای انسانهایی که اهل صبرند و اهل شکرند یعنی واقعا صبر و شکر باید توام با هم باشد و باید از شتاب زدگی هایی که بعضی از اقوام داشتند درس عبرت گرفت و آموخت که این باغ بر نعمتی که به نام انقلاب در این سرزمین هست نباید با شتاب زدگی ها آنرا ویران کرد. یکی از مواردی که شتاب زدگی رخ می دهد و انسانها معمولا کم حوصلگی نشان می دهند همین مورد کارها و فعالیت های فرهنگی است، چون اثر ظاهرش را نمی بینند و او را بطور ملموس و محسوس نمی توانند به کسی نشان دهند و مایلند که خیلی زود میوه بردارند به این ترتیب دست به کارهایی غیر ریشه ای و صوری و ظاهری می زنند و آن نهال مقدس سایه گستر به این انقلاب را که مکتب و اندیشه های او باشد، رفته رفته به یز مردن می کشاند فعالیت های فرهنگی و فکری از لوجیب واجبات است. در این سرزمین و در ظل این جمهوری که در اینجا بر پا شده است و هرگونه نقلی از او واقعا جزو گناهان است منتها مسئله

آیا می دانید آسکان

حالی شروع به پایان رسید که می بایست بلوک های سیمانی آن را از فاصله ۱۲۰ کیلومتری از سراوان آورده می شد و آب لازم برای کارهای ساختمانی نیز از یک کیلومتری تامین می شد و پس از مدتی افراد و خانواده هایی که در دل کوهها و تپه ها در اطراف آسکان جادر زده بودند. کوله بار به دوش می گزیدند و به طرف آسکان سرازیر می شدند و چادرهایشان را در آسکان بپا می کنند. آسکان کم کم بر جمعیت می شود. جهاد

گیر داشت، تبدیل به روستایی بر جمعیت و بزرگ می شود. کوبین های خواربار توسط جهاد بین روستائیان بخش می شود. و آسکان محروم و رنج کشیده که سالها چشم براه دوخته بود تا فرشته نجاتی از راه برسد طعم داشتن امکانات رفاهی را چشیدند، اما هنوز تمام مشکلات اهالی از نظر بهداشت و درمان و ماشین آلات کشاورزی و بقیه مشکلات حل نشده، ولی امید است جهاد دست به تلاش بیشتر و بیشتری زند تا محرومین را از چنگال فقر نجات دهد. و کسبدهای روستا را جبران نماید.

اقدام به ساخت مدرسه می کند و مدرسه ای با سه کلاس و دیگر تجهیزات ساخته می شود. یکی از کارهای عمده ای که جهاد در دست اقدام دارد ساخت خانه های گلی برای اهالی آسکان می باشد. با ساخت این خانه ها بقیه چادرنشینان نیز از اطراف آسکان به این دهکده روی می آورند تا از امکانات روستا استفاده کنند. همچنین جهاد سازندگی اقدام به جاده سازی می کند تا وسیله ارتباط روستائیان به شهر نیز مهیا گردد. و در این زمان آسکان که فقط ۱۵-۱۰

خدا او را بیشتر

سرپرستی ایشان شروع به مبارزه کردیم و به خواست خداوند بیروز شدیم و بعد از انقلاب نیز هر توطئه ای که دشمنان بخواهند بوجود آورند به یمن و برکت وجود ایشان، توطئه ها و نقشه های آنان خنثی و نقش بر آب خواهد شد.

از خصوصیات بارز و اخلاقی شهید آیت الله صدوقی محبت و عطف ایشان نسبت به محرومین و مستضعفین بود و شهید مظلوم آیت الله دکتر بهشتی در مورد قدرت تفکر و کاروانی ایشان را چنین توصیف کرده بود: «پیش از انقلاب و بعد از انقلاب ما هرکاری را می خواستیم در سطح مملکت انجام دهیم ابتدا با حضرت آیت الله صدوقی مشورت

می کردیم و اگر ایشان موافق بودند، آنرا در سطح مملکت به اجرا در می آوردیم.» شهید آیت الله صدوقی با روشن بینی خاص خویش هنگامیکه منافقین می خواستند در یزد دفتر باز کنند و در زمانی که هیچکس بی به ماهیت ناچوآمدانه گروهکهای چپ و بخصوص منافقین و ایادی بنی صدر نبرده بود، خیلی جندی و قاطعانه ضمن جلوگیری از رشد گروهکها در یزد خطاب به مردم گفت: «من روی دیدی که دارم، به شما اعلام خطر می کنم. باید بروید و دفتر و دستک اینها را به وسط خیابان بریزید و عفرشان را بخواهید که در آنیه نزدیکی، استان شما را به آشوب خواهند کشید.»

و در نماز جمعه نیز در محضر مردم هشدار داد که: پیش از اینکه اینها (منافقین و ایادی بنی صدر) پروپاگندا بگیرند، من اعلام خطر می کنم و اگر شهربانی و سپاه اقدامی نکردند، باید مردم خودشان اقدام کنند و سرانجام....

گویا خدایش او را بیشتر از آن دوست می داشت که در صف شهادت جای نهد. آیت الله صدوقی در سن ۷۵ سالگی به شهادت رسید و به صف شهدای پیشین معراب: آیت الله مدنی و آیت الله مستغیب بیوست و در جوار دوست آرامید....

والسلام

جهاد